

مرفه‌ترین طبقات ساکن شهرهای بزرگ و مرکزی (که در ارتباط‌های واقعی و مجازی بیشتر با فرهنگ، شرایط و افراد مراکز صنعتی و فراصنعتی جهانی هستند) فراوان‌تر به نظر می‌رسند.

روان‌شناس اطریشی آلفرد آدلر «نیاز به روابط اجتماعی» را از بنیادی‌ترین نیازهای فطری افراد انسانی از اوان کودکی می‌داند. این نیاز در مراحل اولیه زندگی، بیشتر معطوف به روابط با والدین (به ویژه مادر)، و مورد توجه و ملاحظت قرار گرفتن توسط آنان می‌باشد. در صورتی که شخص در مراحل اولیه کودکی از این طریق در برآورده شدن نیاز اجتماعی دچار ناکامی می‌شود، که والدین برادر یا خواهری را در یک وضعیت حساس بر او ترجیح می‌دهند، یا دارای نقایص ظاهری یا عضوی باشد که بدان سبب احساس کند دیگران را در روابط بر او ترجیح می‌دهند، دچار تراوما (یا ضربه روحی) می‌شود. این ضربه روحی در فرد ایجاد «عقدۀ حقارت»^۱ می‌کند. «عقدۀ حقارت»، بسته به شدت آن، مکانیسم «فوق‌جبران»^۲ برمی‌انگیزد. به نظر آدلر، نیاز اجتماعی قائم به ذات و فطری انسان با نیازی فطری به تعالی و کمال نیز همراه است. به همین سبب کودک انسانی به طور فطری و غریزی در پی آن است که هر چه سریع‌تر بزرگسال شود. در اثر تشکیل عقدۀ حقارت، و بسته به شدت آن، برتری‌جویی و کمال‌جویی کودک انسانی ابعاد شدیدتری می‌یابد، و به مکانیسم فوق‌جبران تبدیل می‌شود، و در سراسر زندگی تداوم می‌یابد. معمولاً خاطره ضربه روحی (یا واقعه تراوماتیک) اولیه به ناخودآگاهی رانده و در سطح آگاهی فراموش می‌شود، و این خاطره فقط کم و بیش در رؤیاهای، یا از طریق تداعی آزاد طولانی در روند روان‌درمانی به آگاهی رخنه می‌کند. با وجود این، عقدۀ حقارت به صورت یک سائق نیرومند و جبر ناخودآگاهانه، همواره مکانیسم فوق‌جبران را برمی‌انگیزد. چنین مکانیسمی به دو علت ماهیت «فوق‌جبران» دارد. یکی آنکه آن معطوف به پیشی گرفتن در رقابت با رقبای ممکن بر سر مقبولیت اجتماعی است؛ و لازمه پیشی گرفتن، فراتر رفتن از جبران ساده نقایص می‌باشد، و به علاوه میزان برتری رقبای ممکن نامشخص است. دیگر آنکه عقدۀ حقارت و مکانیسم فوق‌جبران همراه با آن به صورت یک سائق پیوسته خودکار، جبری و قالبی ناخودآگاهانه عمل می‌کند، و هنگامی که فرد به طور عینی بر رقبای برتری داشته باشد نیز به کار خود ادامه می‌دهد. آدلر معتقد است که در همان مرحله از کودکی که عقدۀ حقارت و مکانیسم فوق‌جبران ایجاد می‌شوند، سوگیری بنیادین مکانیسم فوق‌جبران نیز مشخص می‌شود. آدلر این جهت‌گیری قالبی بنیادین را

1- Inferiority Complex
2- Hypercompensation

«شابلون» می‌نامد. شابلون، ممکن است معطوف به فوق‌جبران یک تقیصه موجود، یا در پی ایجاد برتری^۱ از طریق دیگری باشد. در صورت اول، شابلون، هومونیسیم، و در صورت دوم، شابلون، هترونیسم خواهد بود. مثلاً یک فرد ضعیف و رنجور ممکن است از طریق جد و جهد در ورزش خود را تبدیل به یک قهرمان نیرومند کند، یا اینکه در اثر جهان‌گشایی یا فعالیت شدید علمی یا هنری به تفوق بر دیگران دست یابد. آدلر می‌گوید که برخلاف تصور عامه، زندگی، معلم خوبی نیست، و شابلون کسب شده در اولین مراحل زندگی، معمولاً از نظر فرم در سراسر زندگی حفظ می‌شود، و با ورود فرد به مراحل تازه زندگی، فقط محتوای آن تغییر می‌کند. به نظر آدلر، شابلون، شکل بنیادین شخصیت افراد، و ترجیحات احساسی، فکری و عملی آن را تعیین می‌کند. هر چه عقدۀ حقارت عمیق‌تر باشد، عمل مکانیسم فوق‌جبران شدیدتر، و شابلون همراه با آن یک بعدی‌تر و جدی‌تر می‌شود. این امر به شخصیت نیز در ابعاد فکری، احساسی و عملی ماهیتی یک بعدی، پرتش و انعطاف‌ناپذیر می‌بخشد. در چنین وضعیتی آن دسته از استعدادهای فطری فرد که در جهت شابلون و مکانیسم فوق‌جبران هستند به حد اعلی پرورش و حتی بیش از حد استعداد فطری به کار گرفته می‌شوند، و جنبه‌های دیگر استعداد فطری امکان شکوفایی و تجلی نمی‌یابند، و از این طریق هارمونی و هماهنگی شخصیت از دست می‌رود، و تنش‌های درونی فزونی می‌گیرند. هر چه واقعه تراوماتیک و عقدۀ حقارت ناشی از آن شدیدتر باشد، «خود ایده‌آلی»^۲ فرد، از «خود موجود»^۳، و همچنین «خود بالقوه»^۴ وی فاصله بیشتری می‌گیرد، و تحقق‌ناپذیرتر می‌شود. به میزانی که «خود ایده‌آلی» قابل تحقق نباشد، یا هنوز تحقق نیافته باشد، فرد، جلوه‌های خود ایده‌آل را به نمایش می‌گذارد، و کم‌ویش و گاه و بیگاه نیز خود را با آن‌ها می‌فریبد، و با لذت و جبری عاشقانه و تحت اثر خیره‌کننده «هاله‌ای» از فرد و امری که مظهر خود ایده‌آل او باشد تقلید، و خود را در انتظار به آن منسوب می‌کند، چنین فردی بسته به شرایط و محرک‌ها تحت تلقین رفتارهای نمایشی خود نیز می‌گیرد و ضمن واکنش‌های عاطفی کم و بیش شدید با حالتی متزلزل بین دو قطب «خود بزرگ‌بینی»، «خود کم‌ترینی»^۵ نوسان می‌کند، و در شناخت خود حقیقی و استعدادهای آن با شخصیتی بزرگ‌تری مواجه می‌باشد.

1- Superiority
2- Ideal Self
3- Actual Self
4- Potential Self
5- 1927: Adler, Alfred

معین مشترک یا غالبند، که افراد آن جامعه یا عصر معین را از افراد جوامع یا اعصاب دیگر متمایز می‌کنند. سه مرحله انتقالی جمعیتی که رایسمن مبنای تحلیل خود قرار داده است عبارتند از:

- ۱- مرحله تعادل جمعیتی پیش از موج جمعیتی (همراه با عمر متوسط نسبتاً کوتاه و رشد ناچیز جمعیت)
- ۲- مرحله عدم تعادل جمعیتی (ناشی از شاخص‌های مرگ و میر کاهش یافته، شاخص‌های باروری و ولادت بالا و رشد شتابان جمعیت)
- ۳- مرحله تعادل جمعیتی پس از موج جمعیتی (ناشی از شاخص‌های ولادت و باروری کاهش یافته و کم و بیش انطباق یافته بر شاخص‌های مرگ و میر کاهش یافته، همراه با عمر متوسط بالا و رشد ناچیز و حتی گاه منفی جمعیت).

این سه مرحله انتقالی جمعیت، بر سه وضعیت اقتصادی-اجتماعی منطبق هستند. این سه وضعیت اقتصادی-اجتماعی به ترتیب عبارتند از: ۱- جامعه سنتی ماقبل صنعتی ۲- جامعه در حال گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن صنعتی (یا گرفتار در درون «تله جمعیتی» متشکل از دور خود تقویت‌کننده فقر اقتصادی مولد فقر فرهنگی از یک سو، و افزایش شتابان جمعیت از سوی دیگر) ۳- جامعه صنعتی مدرن و مرفه.

رایسمن شخصیت پایه پرورش یافته در مرحله اول را «هدایت شده توسط سنت»^۱ و شخصیت‌های پایه پرورش یافته در دو مرحله دوم و سوم را به ترتیب «هدایت شده از درون»^۲ و «هدایت شده توسط دیگران»^۳ می‌نامد. وی در این باره از تمثیل «قطب‌نما» استفاده می‌کند و می‌گوید، شخصیت پایه «هدایت شده توسط سنت» قطب‌نمای رفتاری خود را در فرهنگ عامه و دستورالعمل‌ها، داستان‌ها و ضرب‌المثل‌های رسوب کرده در سنت دیرینه و آباء و اجدادی، شخصیت پایه «هدایت شده از درون»، قطب‌نمای رفتاری را در درون خود، و بالاخره شخصیت پایه «هدایت شده توسط دیگران»، قطب‌نمای رفتاری خود را در اطلاعات، نظرات و قضاوت‌های دیگران (از قبیل همکاران و همسایگان، وسایل ارتباط جمعی سمعی و بصری، مطبوعات و کتاب‌ها و نظرات متخصصین) دارد. شخصیت پایه هدایت شده از درون به سبب موج جمعیتی از سنت دیرینه ریشه کن شده و برای حل مسایل بقای فردی و نسلی خودناگزیر به فردگرایی و اتکا به نفس، پایداری در

1- Tradition- Directed
2- Inner-Directed
3- Other-Directed

فعالیت و خلأیت شده است. شخصیت پایه هدایت شده توسط دیگران به علت رفاه و انزوای نسبی در توده‌های متراکم شهرهای بزرگ صنعتی و فراصنعتی، فردگرا باقی مانده، لیکن آرمان‌گرایی سنخ قبلی را ندارد، و در محیط گمنامی با نوعی مسابقه مصرف، و به ویژه با مصرف نمایشی هویت خود را می‌جوید و به نمایش می‌گذارد. هر سه سنخ شخصیت پایه مذکور، در همه شئون زندگی (از قبیل تعلیم و تربیت، جنبه‌های مختلف زندگی و معیشت روزمره، گرایش‌های سیاسی و غیره) از یک دیگر متمایزند. شخصیت هدایت شده از طریق سنت در تعلیم و تربیت و زندگی روزمره، نگرشی ایستا دارد و از ارزش‌ها و هنجارهای دیرینه و ضرب‌المثل‌ها و داستان‌های کهن پیروی می‌کند، و در امور سیاسی گذشته‌گرا و محافظه‌کار است. شخصیت هدایت شده از درون، فرزندان را برای اتکا به نفس و استقلال فکری و عملی تربیت می‌کند، و در زندگی روزمره نیز متکی به نفس، فردگرا، نوجو، ماجراجو، مخاطره‌طلب، جستجوگر، خلاق و تعالی‌طلب است. رایسمن معتقد است که چنین شخصیت‌هایی در انقلاب صنعتی (اروپا) پیشگامان و پایه‌گذاران اصلی جامعه صنعتی مدرن بودند. شخصیت هدایت شده توسط دیگران، در آتیه و گمنامی شهرنشینان مرفه و تنها، هویت اجتماعی خود را از طریق مصرف و مصرف‌نمایشی (تبلیغ شده توسط عرضه‌کنندگان آتیه کالاها و خدمات) جستجو می‌کند و به نمایش می‌گذارد. این شخصیت در تعلیم و تربیت و وجوه مختلف زندگی روزمره، و در تصمیمات و رفتار سیاسی، نسبتاً متزلزل است، و از قضاوت‌های دیگران، اطلاعات ناشی از وسایل ارتباطی و نظرات متخصصین مختلف پیروی می‌کند، و فاقد آرمان‌گرایی، ماجراجویی و اتکا به نفس شخصیت هدایت شده از درون می‌باشد (رایسمن دیوید، ۱۹۵۰).

سه سنخ شخصیت پایه رایسمن (به عنوان سنخ‌های واقع شده در توالی تاریخی) بیشتر به روند انتقال جوامع پیشگام صنعتی کلاسیک از وضعیت سنتی ماقبل صنعتی به شرایط صنعتی و فراصنعتی مرتبط هستند. در جوامع در حال گذار نظیر جامعه ما در وضعیت جهانی کنونی (که به سبب شبکه‌های تجاری، سیاسی و ارتباطی گسترده و متراکم، و جابه‌جایی‌ها و ارتباطات سریع، از آن با عنوان گلوبالیزاسیون یا جهانی شدن یاد می‌شود) به نظر می‌رسد که هر سه سنخ شخصیت پایه رایسمن همزمان در کنار یکدیگر وجود دارند. سنخ هدایت شده توسط سنت بیشتر در سنین بالا و نسل‌های پیشین مناطق دورافتاده‌تر از مراکز شهری، سنخ هدایت شده از درون بیشتر در بین نوجوانان و جوانان طبقات متوسط به پایین، و سنخ هدایت شده توسط دیگران، در جوان ترهای

سوسیالیستی «از هر کس به اندازه توانایش، و به هر کس به اندازه بازده کارش»، و در جامعه کمونیستی «از هر کس به اندازه توانایش، و به هر کس به اندازه نیازش» است.

کارل مانهایم نیز در ارتباط با ایدئولوژی نظراتی دارد که از پاره‌ای جهات شبیه مفهوم ایدئولوژی نزد مارکس می‌باشد. مانهایم معتقد است که وضعیت اجتماعی خاص هر جزء از اعضاء جامعه در افرادش به افکار همراه با جهت‌گیری ارزشی و گرایش‌های رفتاری می‌انجامد که با وضعیت اجتماعی خاص آن دسته از افراد جامعه و منافع ناشی از آن وضعیت تناسب دارد. به نظر مانهایم چنین افکار جهت‌داری به همان اندازه در یک جامعه متعدد و متنوع هستند، که در آن جامعه وضعیت‌ها و منافع اجتماعی متعدد وجود دارند. از دیدگاه مانهایم نیز این افکار حاوی ارزش و جهت‌داری به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند. افکار افرادی که حفظ شرایط موجود به سود آنهاست، در جهت حفظ این شرایط، و افکار افرادی که تغییر شرایط به سود آنهاست، در جهت حفظ این شرایط، و افکار افرادی که تغییر شرایط به سود آنهاست، در جهت تغییر شرایط می‌باشند. مانهایم افکار معطوف به حفظ شرایط موجود را «ایدئولوژی» و افکار معطوف به تغییر شرایط موجود را «اوتوپیا» (به معنی «ناکجا آباد» یا «مدینه فاضله» می‌نامد. مفهوم «اوتوپیا» نزد مانهایم، مشابه «ایدئولوژی طبقه بهره‌ده» نزد مارکس می‌باشد. مانهایم به علاوه دو مفهوم ایدئولوژی و اوتوپیا را با مفهوم «نسل» نیز مرتبط می‌کند. وی معتقد است که نسل مسن‌تر، محافظه‌کارتر، و بیشتر طرفدار «ایدئولوژی» (یعنی حفظ شرایط موجود) است، در حالی که نسل جوان (از جمله به علت شکل‌نیافتگی کامل و عدم وابستگی به شغل، و قرار داشتن در حد فاصل خانواده منشأ و خانواده تولید مثل خود) بیشتر متمایل به «اوتوپیا» و تغییر شرایط موجود است. بدین سبب مانهایم معتقد است، دو تغییر اجتماعی انقلابی واقعی معمولاً طی یک نسل واقع نمی‌شوند (مانهایم کارل، ۱۹۳۶).

یورگن هابرماس در کتاب خود تحت عنوان «شناخت و علایق» بر این امر تأکید می‌ورزد که گرچه بین شناخت و علایق رابطه تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد، تأثیرپذیری شناخت از علایق، بنیادی‌تر، نیرومندتر و پایدارتر است. هابرماس این ارتباط بین علایق (ناشی از وابستگی‌های اجتماعی، معیشتی و اقتصادی) و شناخت را به استفاده از مفاهیم و گفتمان‌های زبانی و دیالکتیک تبادل و تکوین دانش اجتماعی نیز تعمیم می‌دهد، و به پیروی از لودویک ویتگنشتاین، در این رابطه از «بازی‌های زبانی» صحبت می‌کند. ویتگنشتاین تأکید می‌ورزد

که تبادل و تکوین اجتماعی و دیالکتیک دانش و سکورسیو (یا گفتمانی) فقط از طریق زبان امکان‌پذیر است، و در این رابطه این جمله مشهور را به کار می‌برد که: «در باره آنچه نمی‌توان صحبت کرد، درباره آن باید سکوت کرد.» مفهوم «بازی‌های زبانی» با نظریه ریاضی بازی‌ها نیز مرتبط است. در نظریه ریاضی بازی‌ها وضعیت «بازی مجموع صفر» وضعیتی است که معادل «رابطه آنتاگونیستی» به مفهوم مارکس می‌باشد. در چنین بازی، برد توأم طرفین بازی امکان‌پذیر نیست، بلکه مجموع بردهای یک طرف بازی، برابر با مجموع باخت‌های طرف دیگر است، به طوری که مجموع جدی کل بردها و باخت‌ها همواره برابر صفر می‌باشد. هابرماس معتقد است از آنجا که دانش اجتماعی، وابسته به علایق، و در نتیجه ایدئولوژیک، و کم و بیش یک جنبه است، تکوینی و تکامل دانش اجتماعی فقط از طریق نقد پیوسته و توأم با مدارای ایدئولوژی‌ها و ستر دیالکتیک و تکاملی حاصل از آن امکان‌پذیر است (هابرماس یورگن، ۱۹۷۳).

ویلفرد و پارتو معتقد است که هر فرد یا گروه انسانی دارای مجموعه‌ای از وابستگی‌ها است، که قابل خلاصه کردن به امور دیگر نیستند. وی این مجموعه وابستگی‌های افراد و گروه‌های خاص را «رزیدوآ» (به معنی «بقایا» یا «رسوبات») آن افراد یا گروه‌ها می‌نامد. به نظر پارتو «بقایای خاص» به افکار و جهت‌گیری ارزشی و رفتاری فردی و جمعی خاص می‌انجامد. او چنین جهت‌گیری‌های احساسی، فکری و رفتاری را «دریواسیون‌ها» (به معنای «مشقات») می‌نامد. پارتو بقایا را به شش دسته اصلی تقسیم می‌کند، لیکن مهم‌ترین آن‌ها را بقایا و مشتقات معطوف به سکون، و بقایا و مشتقات معطوف به تغییر می‌داند. پارتو چرخش الیت‌ها (یا نخبگان)، و تحول و تکوین جوامع، را ناشی از بست‌ها و غلبه نسبی این بقایا و مشتقات و تغییرات آن‌ها (به ویژه طی توالی نسل‌ها) می‌داند. به نظر پارتو اگر در مقابل چرخش الیت‌ها به مدت طولانی و در ابعاد وسیع مانع ایجاد شود، تنش‌های اجتماعی افزایش می‌یابند، تا در یک نقطه اوج همراه با تحولی انقلابی آزاد شوند، و تعادلی پایدارتر، مجدداً برقرار شود (پارتو ویلفرد، ۱۹۵۹).

نظریه دیوید رایسمن از این نظر در اینجا در خورد توجه است که وی سه سنخ «شخصیت پایه» را با سه مرحله انتقالی جمعیت مرتبط می‌کند. شخصیت پایه، آن بخش از روحیات و گرایش‌های رفتاری است که (علی‌رغم روحیات و گرایش‌های رفتاری که میان همه افراد انسانی مشترک، و روحیات و گرایش‌های رفتاری است که در هر فرد انسانی منحصر به فرد می‌باشند) به گونه‌ای در بین افراد یک جامعه یا یک عصر

در این رابطه دو مفهوم «ایدئولوژی» و «نگرش» در خور توجه هستند. این دو مفهوم از پاره‌ای جهات مشابه یک دیگر، و از جهات دیگر از هم متفاوتند. هر دو مفهوم دارای سه وجه شناختی، احساسی (یا ارزشی) و عملی هستند. ایدئولوژی با جنبه‌های جدلی مبتنی بر تضاد تعلق طبقاتی و وضعیت‌های کم و بیش کلان اجتماعی - اقتصادی مرتبط است. لیکن نگرش، یک مفهوم روان‌شناسی اجتماعی است که علاوه بر ژنوتیپ فرد و مراحل اپی‌ژنتیک فعال شدن آن، از تجربیات و عوامل زمینه‌ساز و فعال‌کننده اوان کودکی، و مراحل متوالی سیر زندگی و بیوگرافی فردی نیز ناشی می‌شود.

اگرچه کارل مارکس اولین کسی نیست که مفهوم ایدئولوژی را به کار برده است، این مفهوم از محورهای اصلی نظریات وی به شمار می‌رود. مارکس ایدئولوژی را ابزار فکری مبارزه طبقاتی در روند دیالکتیک الزامی و پیش‌رونده تشکیل، انهدام و جایگزینی فورم‌اسیون‌های اجتماعی - اقتصادی آنتاگونیستی می‌داند (کارل مارکس، ۱۸۵۹).

به تصور مارکس در فورم‌اسیون اجتماعی اقتصادی قبل از ظهور برده‌داری، طبقات، روابط طبقاتی آنتاگونیستی، و بهره‌کشی انسان از انسان وجود نداشته است. مارکس این مرحله از گذشته گونه انسان را، که طولانی‌ترین دوران است، و انسان‌ها در گروه‌های کوچک مجزا و پراکنده می‌زیسته‌اند، «جامعه اشتراکی آغازین» می‌نامد. مارکس معتقد است که در جامعه اشتراکی آغازین به سبب آنکه امکان ذخیره مداوم مازاد غذایی، و در نتیجه امکان گسترش مداوم مایملک به طور کلی وجود نداشته، بهره‌کشی انسان از انسان، تشکیل طبقات و برقراری مداوم روابط اجتماعی - اقتصادی آنتاگونیستی نیز امکان‌پذیر نبوده است. مارکس به علاوه معتقد است که پس از تشکیل اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری (که آخرین فورم‌اسیون آنتاگونیستی است)، دیکتاتوری پرولتاریا (یعنی دولت سوسیالیستی) زمینه را برای تشکیل جامعه اشتراکی انتهایی (یعنی جامعه کمونیستی) فراهم می‌کند. به نظر مارکس وجه اشتراک جامعه اشتراکی آغازین و جامعه اشتراکی آینده در آن است که هر دو فاقد بهره‌کشی انسان از انسان، طبقات و روابط طبقاتی آنتاگونیستی هستند. وجه تمایز آن دور در آن است که اولی در «قلمرو الزام» و دومی در «قلمرو آزادی» قرار دارد (همان).

به نظر مارکس در هر فورم‌اسیون آنتاگونیستی، نیروهای مولد در زیربنا، و روابط و ساختارهای فکری، اعتقادی، هنری، حقوقی و اداری (که مارکس به اختصار آن‌ها را اشکال ایدئولوژیک حافظ شرایط موجود و منابع طبقه بهره‌کش می‌نامد) در روبنا قرار دارند. مارکس معتقد است که در اثر رشد پیوسته نیروهای مولد در

درون یک فورم‌اسیون سوسیواکونومیک آنتاگونیستی، روابط تولیدی موجود به طور فزاینده تبدیل به موانع این رشد می‌شوند و در نتیجه، تضادهای درونی جامعه شدت می‌یابند. در اثر افزایش این تضادها در روندی که مارکس آن را «هدایت به الزام» می‌نامد، ایدئولوژی غلط توسط طبقه بهره‌ده پس زده می‌شود، و «ایدئولوژی درست» (که در جهت منافع طبقه بهره‌ده و معطوف به پیش‌رفت و دگرگونی شرایط و روابط تولیدی موجود است) تشکیل و جایگزین می‌گردد. در این صورت طبقه بهره‌ده از «طبقه در خود» به «طبقه برای خود» تبدیل شده است. با افزایش تضادهای درونی جامعه، ایدئولوژی طبقه بهره‌ده، و ایدئولوژی طبقه حاکم، در تقابل بیشتر با یک دیگر قرار می‌گیرند. این تقابل فزاینده، سبب آگاهی و انسجام درونی، مرزبندی متقابل، و زدوده‌شدن بیشتر ایدئولوژی‌های متعلق به هر دو طبقه متخاصم از تناقضات منطقی درونی می‌گردد. با رشد کافی نیروهای مولد، طبقه بهره‌ده، نهایتاً بر طبقه بهره‌کش غلبه می‌یابد و روابط تولیدی و فورم‌اسیون اجتماعی - اقتصادی پیش‌رفته‌تری را جایگزین شکل پیشین می‌کند. مارکس در این باره می‌گوید: «هیچ مسأله‌ای مطرح نمی‌شود، قبل از آنکه شرایط مادی حل آن موجود، یا حداقل در روند تشکیل قرار گرفته باشند.» (مارکس کارل، ۱۸۵۸؛ خلاصه دیامات). وی سپس می‌گوید: «هنگامی که ایده‌ها توسط توده‌های مردم اتخاذ شوند، تبدیل به نیروهای مادی می‌شوند و جامعه را دگرگون می‌کنند... با تغییر زیرساخت اقتصادی، تمامی روساخت عظیم ایدئولوژیک نیز به تدریج دگرگون خواهد شد» (همان).

مارکس بیشتر انتقاد خود را بر فورم‌اسیون سوسیواکونومیک آنتاگونیستی سرمایه‌داری متمرکز می‌کند، زیرا معتقد است که در این آخرین فورم‌اسیون آنتاگونیستی، سطح رشد نیروهای مولد شرایطی را فراهم کرده است که (در اثر تجمع سرمایه به صورت سود حاصل از استثمار ارزش اضافی کارگران نیز سرمایه‌داران، و تمرکز آن نزد معدودی سرمایه‌دار در اثر شکستگی و پرولتاریزه شدن سرمایه‌داران کوچک. تر در رقابت با سرمایه‌داران بزرگ، و بالاخره بحران‌ها و رکود اقتصادی ادواری فزاینده ناشی از فقدان قدرت خرید و تقاضای کافی برای اتبوه کالاهای عرضه شده توسط سرمایه‌داران پرولتاریا (که در شهرها و مراکز اقتصادی تمرکز یافته است) بتواند در انقلابی قهرآمیز، سرمایه را تصاحب و اجتماعی کند و به روابط آنتاگونیستی به طور کلی خاتمه دهد، و با تشکیل دولت سوسیالیستی (به عنوان ابزار دیکتاتوری پرولتاریا به منظور جلوگیری از اقدامات ضد انقلابی و ادامه یا بازگشت استثمار ارزش اضافی کار) زمینه را برای تشکیل جامعه بی‌طبقه و فاقد دولت و خودگردان کمونیستی واز بین رفتن از خود بیگانگی انسان فراهم کند. به تصور مارکس معیار تولید و مصرف در جامعه

شده در برنامه ژنوتیپی تکوین جریان می‌یابد) شدیدتر هستند و مراحل طولانی تری از زندگی را در بر می‌گیرند. در گونه‌های با شاخص اسفالیزاسیون پایین تر چنین رفتارهایی یا اصلاً ظاهر نمی‌شوند یا به درجات کمتر یا بیشتری محدود و منحصر به دوران نوزادی، کودکی و جوانی هستند. دانشمندان فوق معتقدند که در گونه انسان (که بالاترین شاخص اسفالیزاسیون را دارد) رفتارهای بازی و کنجکاوی، بالقوه در تمام مراحل زندگی باقی می‌ماند و به طور غیر اختصاصی معطوف به هر امر تازه می‌باشند. این گرایش‌ها در مراحل بزرگ سالی بسته به روند بیوگرافیک سیر زندگی به صورت خلاقیت‌های فلسفی، علمی و هنری، و همچنین رفتارهای ماجراجویانه و شعاعی و کنجکاوی‌ها و فضولی‌های زندگی روزمره متجلی می‌شوند. «نخواهی» بسته به مورد به میزانی کمتر یا بیشتر کنجکاوی (به مفهوم فوق) را در بر می‌گیرد، لیکن کم و بیش از آن فراتر نیز می‌رود، و فرآیندهای روانی و رفتاری ثانویه، یعنی تفکرات و کنش‌های اختیاری انتخاب‌گرانه آگاهانه و ارادی معطوف به هدف‌های کم و بیش دراز مدت آگاهانه و ارادی فراتر از تکانه‌ها و انگیزگی‌های لحظه‌ای و آنی را نیز شامل می‌شود. از جمله رفتارهای نوگرایانه که به اشکال جمعی و اجتماعی نیز متجلی می‌شوند پدیده‌ی «مد» و مدگرایی است که به صورت گرایش به رقابت و تقلید در خود نمایی در زمینه‌های بیان، نحوه زندگی، مصرف، و به ویژه در لباس، بیشتر در بین جوانان هر دو جنس مخصوصاً جنس مؤنث ظاهر می‌شود.

پدیده‌ی مد به عنوان نمونه‌ی بارزی از رفتارهای نوگرایانه فردی و جمعی در جوامع انسانی از زمانی آغاز می‌شود که جوامع طبقاتی سستی مبتنی بر کشت و زرع و نظام فئودالی یکی پس از دیگری به جوامع صنعتی مبتنی بر تولید انبوه ماشینی سرمایه بر تبدیل می‌شوند. در اثر این دگرگونی‌ها و ضروریات اقتصادی جدید ناشی از آن‌ها هنجارهای طبقاتی و ثابت کنترل‌کننده و حاکم بر مصرف و رفتار و نحوه لباس پوشیدن به طور فزاینده قوت خود را از دست می‌دهند و در هم می‌شکنند. طبقه‌ای از تجار سرمایه دار تازه به ثروت رسیده در حال ترقی، با طبقه اشراف و نجیب زادگان در حال مقروض شدن و ورشکستگی، در نحوه زندگی و لباس پوشیدن به رقابت نمایشی بر می‌خیزند. در اثر این رقابت متقابل در رأس سلسله مراتب طبقاتی، مد و تعویض آن به جریان می‌افتد. طبقات پایین تر که هنجارهای مصرف و رفتار و لباس پوشیدن طبقاتی و ممنوعیت‌های اقتباس و تقلید از طبقات بالا را کمتر و کمتر در مقابل خود می‌بینند، از طبقات بالاتر تقلید می‌کنند، و این نیز محرک قوی تری برای تسریع نوآوری‌هایی از این نوع و تشدید مسابقه مصرف در رأس سلسله مراتب می‌شود.

مدگرایی به مفهوم وسیع به عنوان یکی از بارزترین جلوه‌های نوگرایی در زندگی فردی و اجتماعی با تجددگرایی بیشترین انطباق معنایی را دارد. لیکن مد و مدگرایی نیز حوزه معنایی تجدد و تجددگرایی را کاملاً پوشش نمی‌دهند و این دو مفهوم کلیه شئون زندگی اجتماعی در جوامع با تولید انبوه ماشینی سرمایه بر را شامل می‌شوند. یکی از مظاهر مهم تولید انبوه ماشینی سرمایه بر گسترش شهرنشینی و افزایش سهم نسبی معاشرت و همکاری با افراد غیر خویشاوند در همسایگی و محیط کار و روبرو شدن با افراد ناشناس است. بالا رفتن هنجار آموزش و تخصص، ثبات ساعات کار و تنظیم دقیق تر اوقات شبانه روزی، تک هسته‌ای، تک دوره‌ای و نومکان شدن خانواده و انتقال قسمت اعظم عملکردهای آموزشی و تنظیم اوقات فراغت آن به مؤسسات تخصصی بیرون از خانواده و برابری بیشتر اختیارات زن و شوهر در درون خانواده؛ فاصله افتادن بین خانه و محل کار، گسترش بیمه‌های اجتماعی و درمانی، گسترش شبکه‌های ارتباطات از راه دور و وسایل ارتباط جمعی مختلف؛ تجارتي شدن مبادلات و عقلایی شدن و غیرعاطفی شدن روابط گسترده و فاصله گرفتن بیشتر از طبیعت و زندگی طبیعی؛ علمی و عقلایی شدن بهداشت و درمان و سایر شئون زندگی؛ انسان مدار شدن و عقلایی شدن شئون زندگی و نظایر این‌ها.

یکی دیگر از مظاهر مدرنیزاسیون نقش نسبی بیشتر کتابت و قوانین مکوب نسبت به ارتباطات و هنجارهای دیگر در تنظیم روابط است. میزان تجددگرایی هر فرد وابسته به آن است که تا چه حد در ابعاد عاطفی، فکری و عملی، شرایط، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه صنعتی شهری را بر شرایط، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه سنتی غیر صنعتی و غیر شهری ترجیح می‌دهد.

بنابراین تجددگرایی هر گونه نوخواهی نیست، بلکه جانب‌داری احساسی و فکری و عملی از تحول زندگی اجتماعی در جهت علمی شدن و صنعتی شدن، شهری شدن و حتی جهانی شدن در کلیه ابعاد و تبعات آن می‌باشد.

عوامل فطری ژرفایی درجات و پدیده‌های پیرامونی نوخواهی و تجددگرایی در بالا به اختصار مورد بررسی قرار گرفتند. از دو متغیر طبیعی جنسیت و سن نیز، در اینجا جنسیت ثابت است (و فقط دختران را در بر می‌گیرد)، و سن، دامنه نوسان بسیار محدودی دارد (زیرا فقط دوران سنی دانشجویی را شامل می‌شود). بنابراین ما در این بخش، فقط عوامل اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی مؤثر بر تفاوت‌های میزان تجددگرایی بین دختران دانشجوی موضوع این پژوهش را مورد بحث و تحلیل قرار خواهیم داد.

اهمیت قرار دارد. همه این عوامل افزایش تجددگرایی را با توجه به نتایج بالا می‌توان به چهار دسته اصلی خلاصه کرد: ۱- محرومیت نسبی و به ویژه ناهماهنگی پایگاه ۲- گسترش دامنه ارتباطات و ارتباط با جوامع صنعتی و فراصنعتی و مظاهر و فرهنگ آن ها ۳- نامناسب بودن وضعیت ازدواج و اقتصادی تاکنون ۴- عدم اطمینان به آینده ازدواج و اقتصادی (یا اشتغالی).

مقاله فوق، مستخرج از طرح پژوهشی شماره ۲ «ویژه» مصوب جلسه مورخ ۸۵/۳/۲۰ کمیته منتخب شورای محترم پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد می‌باشد.

کلید واژه ها: تجددگرایی، مدرنیسم، رضایت و کیفیت زندگی، وسایل ارتباط جمعی مدرن، مدگرایی.

مقدمه

تجدد معادل کلمه لاتینی مدرنیته^۱ و آن عبارت از شکلی از زندگی اجتماعی در کلیه ابعاد آن است که در آن محور اصلی تولید، تولید صنعتی ماشینی انبوه و سرمایه‌بر می‌باشد. این نحوه تولید، زندگی اجتماعی را ماهیتی بسیار پیچیده، پویا و گسترش‌یابنده می‌بخشد. مدرنیته و فرآیند مدرنیزاسیون، با انقلاب صنعتی بریتانیا آغاز شده، با توأم شدن آن با انقلاب علمی، شتاب فزاینده یافته، و ابتدا به اروپا و امریکای شمالی، و سپس به بعضی نقاط دیگر جهان نیز انتشار یافته و در حال حاضر نیز به نقاط دیگر جهان در حال تراوش و انتشار می‌باشد. فرآیند تحول و انتقال از جوامع سنتی ماقبل صنعتی به جوامع با نحوه تولید ماشینی انبوه و سرمایه‌بر، «متجدد شدن» یا مدرنیزاسیون^۲ نیز نامیده می‌شود. اصولاً مدرنیته (یا تجدد) بیشتر یک فرآیند پیوسته، تا یک وضعیت سکونی است، و چنان جوامعی در اثر ایجاد و کاربرد پیوسته نوآوری‌ها در حال تغییر و تحول دائمی هستند. تجددگرایی یا مدرنیسم^۳ گرایش احساسی، فکری و عملی افراد به مدرنیته و فرآیند مدرنیزاسیون است. تمام پدیده‌هایی که مورد اشاره قرار گرفتند به نحوی با تجددگرایی مرتبط هستند، لیکن هیچ کدام کاملاً بر حوزه معنایی آن انطباق ندارند.

1 - Modernity
2 - Modernization
3 - Modernism

دایرالمعارف انگلیسی زبان انکار تا «مدرنیسم» را، که معادل لاتینی «تجددگرایی» است، به شرحی تعریف می‌کند که ترجمه صریح آن چنین است: «مدرنیسم، گرایش فکری است که نیروی افراد انسانی را در خلق، بهبود و شکل‌بخشیدن مجدد محیط آن‌ها به کمک دانش علمی، تکنولوژی و یا آزمایش عملی تأیید می‌کند، و معتقد است تغییر نهایتاً به بهبود منتهی می‌شود، و بنابراین در ماهیت خود هم پیشرو و هم خوش بینانه است» (انکار تا، ۲۰۰۹).

تجددگرایی در جوامع توسعه‌نیافته و در حال گذار کنونی عبارت است از میزان ترجیح احساسی، فکری و عملی ارزش‌ها و هنجارهای مدرنیزاسیون و مدرنیته و زندگی در جامعه صنعتی و فراصنعتی و مظاهر اقتصادی، فرهنگی و معیشتی همراه با آن نسبت به ارزش‌ها، هنجارها و زندگی در جامعه سنتی ماقبل صنعتی است.

طرح مسأله

طرح مسأله شامل سه سؤال بنیادین زیر است:

۱- «تجددگرایی» چیست؟

۲- تجددگرایی دانشجویان دختر دانشگاه فردوسی مشهد چگونه است؟

۳- چه عواملی به چه میزان در تجددگرایی دانشجویان دختر دانشگاه فردوسی مشهد مؤثر هستند؟

تحلیل نظری

تجددگرایی با «کنجکاوی»^۱ و نوخواهی اشتراکاتی دارد، لیکن کاملاً بر آن‌ها منطبق نیست. کنجکاوی یک گرایش غریزی خود جوش و مستقل از هدایت آگاهانه و ارادی است که به بارزترین شکل در رفتارهای بازی و کنجکاوی نوزادان و کودکان ظاهر می‌شود. براساس نظریات رفتارشناسان زیستی، روان‌شناسان ژرفا، روان‌شناسان تکوینی و انسان‌شناسان در بین گونه‌های موجودات زنده هرچه شاخص انسفالیزاسیون^۲ یک گونه بالاتر، و ظرفیت یادگیری همراه با آن بیشتر باشد، گرایش‌های بازی و کنجکاوی (که طبق نظم و ترتیب تعیین

1- Curiosity
2- Encephalization Index

- Lerner, Daniel. (1958) : "The Passing of Traditional society.. clencee. The free press.
- Milani, M.(1988): "The Making Of Iran,s Islamic Revolutioni From Monarchy To Islamic Republic" Boulder ,Colo,London.
- Ragin, C.C. (1994) : "Constructing Social Research: in the unity and Diversity of Method., London: Pine forg Press.
- Saribay ,Ali Yasar Ve ..., (1997): " Kuresellesme ,Sivil Toplum Ve Islam", Istanbul : Vadi Yayinlar.
- Schick, Irvin Cemil and Tonak, Ertugrul Ahmen. (1987)" Turkey in Transition", new Prespectives,, Oxford university Press, Oxford.
- Shaw, Stanford j (1975) : " History of the Ottoman Emprie and Modern Turkey,, VOL 2. 1808 – 1975.
- Toprak, Binnaz (1981): "Islam and political Development" E.J Brill. leidn
- Von der Mehden, fred R. (2002): " Religion and development in South – east Asia: A Comparative Study,, Ric university, Hoston, U S A.
- 2005 World PopulationData Sheet.
- 2005 Women of our World.

بررسی میزان تجدّدگرایی دانشجویان دختر دانشگاه فردوسی مشهد و عوامل مؤثر بر آن

دکتر داریوش حیدری بیگوند* (استادیار علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد)

bigvand@ferdowsi.um.ac.ir

داوود نادمی (کارشناس ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)

davood.nademi@gmail.com

چکیده

هدف تحقیق یافتن پاسخ سؤال های پژوهش است، که عبارتند از: ۱- «تجدّدگرایی» چیست؟ ۲- تجدّدگرایی دانشجویان دختر دانشگاه فردوسی مشهد چگونه است؟ ۳- چه عواملی به چه میزان در تجدّدگرایی دانشجویان دختر دانشگاه فردوسی مشهد مؤثر هستند؟ در مباحث نظری از نظریات اندیشمندانی همچون کارل مارکس، کارل مانهایم، یورگن هابرماس، ویلفرد دیپاره، تو، دیوید رایسمن و آلفرد آدلر استفاده شده است. روش تحقیق پیمایشی و جامعه آماری آن دختران دانشجوی کلیه دانشکده های دانشگاه فردوسی مشهد در سال ۱۳۸۶ بوده اند. روش نمونه گیری، روش تصادفی سیستماتیک بوده و حجم کل نمونه ۴۰۰ نفر است. مهم ترین روش های آماری استفاده شده عبارتند از: مقایسه میانگین ها، تحلیل عاملی، تحلیل واریانس، تحلیل رگرسیون، ضریب مسیر.

بر اساس تحلیل علی چند متغیری هم زمان محرومیت نسبی، و به ویژه ناهماهنگی پایگاه، بیشترین تأثیر را در تجدّدگرایی دختران دانشجو دارد. میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن، و گسترش دامنه ارتباطات، به ویژه با جوامع صنعتی و فرهنگ آن ها از این نظر در درجه دوم اهمیت قرار دارد. عدم تأهل و تثبیت نیافتگی پایگاه در خانواده تولید مثل از این نظر در درجه سوم اهمیت است. بر اساس تحلیل دو متغیری با متغیرهای مستقل کیفی، تماس با جوامع صنعتی و فراصنعتی و فرهنگ آن ها همراه با عدم اطمینان به آینده شغلی رشته تحصیلی، با فاصله، بیشترین تأثیر را بر افزایش تجدّدگرایی این دختران دانشجو دارد. از این نظر منشأ سکونت غیر شهری در درجه دوم، و عدم تأهل در درجه سوم

* نویسنده مسؤول

- Riesman, David: *The Lonely Crowd*, 1950.
- Rudolf and Margot Wittkower, *Born Under Saturn: The Character and Conduct of Artist: A Documentary History from Antiquity to the French Revolution*, New York and London: Norton, 1969.
- Robert Goldwater and Marco Treves, eds., *Artists on Art*, New York: Pantheon, 1945.
- Samuel Holt Monk, "A Grace Beyond the Reach of Art," *Journal of the History of Ideas*, V, 1944, pp. 131-150.
- Suzi Gablik, *The Reenchantment of Art*, New York: Thames and Hudson, 1991.
- Samuel Y. Edgerton, Jr., *The Heritage of Giotto's Geometry: Art and Science on the eve of the Scientific Revolution*, Ithaca: Cornell University Press, 1991.
- Suzi Gablik, *Has Modernism Failed?* New York: Thames & Hudson, [1984] 1986.
- The Elder Pliny's Chapters on the History of Art*, trans. K. Jex-Blake, London: Macmillan, 1896.
- Thomas McEvelley, *Art and Discontent: Theory at the Millenium*, New York: McPherson, 1991.
- T. B. L. Webster, "Plato and Aristotle as Critics of Greek Art," *Symbolae Osloenses*, XXIX, 1952, pp. 8-23.
- Tom Wolfe, "The Worship of Art: Notes on the New God," *Harper's*, October 1986, pp. 61-68.
- Victor Burgin, *The End of Art Theory*, Atlantic Highlands, NJ: Humanities International Press, [1986] 1988.

علائق و گرایش پژوهشی

داریوش حیدری ییگوند، استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد است. وی عضو هیأت مؤسس مرکز پژوهشی مطالعات اجتماعی استان خراسان رضوی می باشد. علایق پژوهشی او مبانی روان شناسی و مشاوره، روان شناسی اجتماعی، محیط شناسی انسانی، روش های تحقیق و تکنیک های خاص تحقیق و جمعیت شناسی اجتماعی و اقتصادی است.

داوود نادمی، فارغ التحصیل مقاطع کارشناسی علوم سیاسی از دانشگاه آزاد مشهد و کارشناسی ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی از دانشگاه فردوسی مشهد می باشد. علایق پژوهشی او جامعه شناسی سیاسی، جنبش ها و تغییرات اجتماعی، سنت و مدرنیته، روان شناسی اجتماعی و جامعه شناسی فقر می باشد.

- Ernst Kris and Otto Kurz, *Legend, Myth, and Magic in the Image of the Artist: A Historical Experiment*, New Haven: Yale University Press, 1979.
- Erwin Panofsky, *Idea: A Concept in Art Theory*, trans. Joseph J. S. Peake, Columbia, SC: University of South Carolina Press, 1968.
- Giorgio Vasari, *Le Vite de Eccellenti Architeti, Pittori, et Scultori Italiani*, Florence, 1550, vols. (Reprint Broude International Editions, New York, 1980). Expanded second edition published in Florence, 1568 (edition published in *Opere di Giorgio Vasari*, ed. Gaetano Milanesi, Florence, 1879 (1906 edition reprinted in 1981).
- Hans Belting, *The End of the History of Art?* trans. Christopher S. Wood, Chicago: University of Chicago Press, 1987.
- Hegel's Philosophy of Fine Art: Introduction*. Trans. by Bernard Bosanquet. London: Kegan Paul, Trench, Trübner, 1905.
- Hugh Honour, *Romanticism*, London: Penguin, 1979.
- Joan DeJean, *Ancients against Moderns: Culture Wars and the Making of a Fin de Siècle*, Chicago: University of Chicago, 1977.
- Johann J. Winckelmann, *History of Ancient Art*. Trans. by G. Henry Lodge. Boston: James R. Osgood, 1880.
- Kant's Critique of Judgement*. Trans. by J. H. Bernard. London: Macmillan, 1914.
- L. B. Cebik, *Nonaesthetic Issues in the Philosophy of Art*, New York: Edwin Mellen Press, 1995.
- Leone Battista Alberti, *On Painting and On Sculpture*, ed. and trans. Cecil Grayson, London, 1972.
- Linda Nochlin, "Why Have There Been No Great Women Artists?" [1971], in Linda Nochlin, *Women, Art, and Power*, New York: Harper & Row, 1988
- Mannheim. Karl, *Ideology and Utopia*, 1936.
- Marx. Karl. *Zur kritik der politischen oekonomie*, 1859.
- Merton. Robert King, *Social theory and social structure*, 1986.
- Moshe Barasch, *Theories of Art from Plato to Winckelmann*, New York: New York University Press, 1985. Michael Baxandall, *Painting and Experience in Fifteenth-Century Italy*. 2nd ed., Oxford: Oxford University Press, 1992.
- Nineteenth-Century Theories of Art*, ed. Joshua C. Taylor, University of California Press, 1987, pp. 44-45.
- Nikolaus Pevsner, *Academies of Art Past and Present*, Cambridge: Cambridge University Press, 1940.
- Paul Oskar Kristeller, "The Modern System of the Arts," *Journal of the Hisotry of Ideas*, XII, no. 4, 1951, pp. 496-527.
- Patricia Mainardi, "The Political Origins of Modernism," *Art Journal*, 45, 1985, pp. 11-17.
- Parsons. Talcot, *Toward a general theory of action*. 1951.
- Rensselaer W. Lee, *Ut Pictura Poesis: The Humanistic Theory of Painting*. New York: Norton, 1967.

مغایرت را شاید بتوان به این شکل تفسیر نمود که احساس حقارت پذیرفته شده در اثر حالتی از ناامیدی مکانیسم فوق جبران را بر نمی انگیزد، و از این طریق به کاهش تجدد گرایی (ونه افزایش آن) می انجامد.

اگر در یک هم نگری^۱، نتایج حاصل از تحلیل های دو متغیری کمی و کیفی، و تحلیل چند متغیری هم زمان را با یک دیگر بنگریم، می توان نتایج این تحقیق را چنین خلاصه و تفسیر کرد:

بر اساس تحلیل علی چند متغیری هم زمان محرومیت نسبی، و به ویژه ناهماهنگی پایگاه، بیشترین تأثیر را در تجدد گرایی دختران دانشجو دارد. میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن، و گسترش دامنه ارتباطات، به ویژه با جوامع صنعتی و فرهنگ آنها از این نظر در درجه دوم اهمیت قرار دارد. عدم تأهل و تثبیت نیافتگی پایگاه در خانواده تولید مثل از این نظر در درجه سوم اهمیت است.

بر اساس تحلیل دو متغیری با متغیرهای مستقل کیفی، تماس با جوامع صنعتی و فراصنعتی و فرهنگ آنها همراه با عدم اطمینان به آینده شغلی رشته تحصیلی، با فاصله، بیشترین تأثیر را (در بین متغیرهای دسته اخیر) بر افزایش تجدد گرایی این دختران دانشجو دارد. از این نظر منشأ سکونت غیر شهری در درجه دوم، و عدم تأهل در درجه سوم اهمیت قرار دارد.

در تحلیل دو متغیری با متغیرهای مستقل کمی، ۸ فرضیه با بالاترین درجه اطمینان تعمیم پذیری همبستگی ها از آزمون رد عبور کرده تأیید شده اند. متغیرهای مستقل این فرضیات که با تجدد گرایی همبستگی مثبت معنی دار داشته اند به شرح زیر می باشند. میزان تحصیلات، بدی وضعیت خانواده منشأ، تعداد فرزندان خانواده منشأ، کمی سواد پدر، کمی سواد والدین، میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن، میزان معاشرت با افراد طبقات بالاتر، میزان نامناسب شناخته شدن ظاهر والدین و خویشاوندان آنها.

همه این عوامل افزایش تجدد گرایی را با توجه به نتایج بالا می توان به چهار دسته اصلی خلاصه کرد:

- ۱- محرومیت نسبی و به ویژه ناهماهنگی پایگاه
- ۲- گسترش دامنه ارتباطات و ارتباط با جوامع صنعتی و فراصنعتی و مظاهر و فرهنگ آنها
- ۳- نامناسب بودن وضعیت ازدواجی و اقتصادی تاکنونی
- ۴- عدم اطمینان به آینده ازدواجی و اقتصادی (یا اشتغالی).

در پایان، اضافه می نماید که اگر در تحقیقات بعدی در این زمینه جامعه آماری، هر دو جنس و بازه سنی گسترده تری را در بر بگیرد احتمالاً نتایج دقیق تری حاصل خواهد شد.

فهرست منابع

- شایگان، داریوش (۱۳۸۷): افسون زدگی جدید، تهران، نشرنی.
- روبر، هانس روبرت (۱۳۷۸): ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، تهران، چاپ اول.
- کجویان، حسین (۱۳۸۷): فوکو و دیرینه شناسی دانش: روایت تاریخ علوم انسانی از نوزایی تا تجدد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵): تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشرنی، چاپ چهارم.

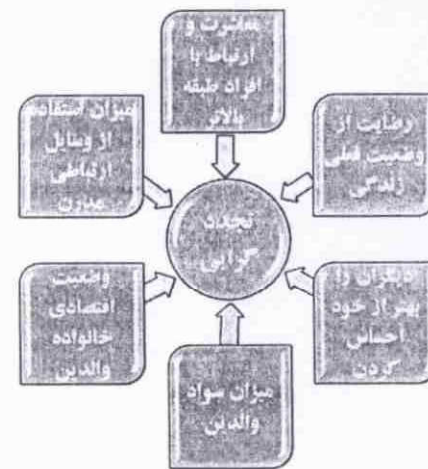
- Art and Its Significance* (1984): *An Anthology of Aesthetic Theory*, ed. Stephan David Ross, Albany: State University of New York Press.
- Anthony Blunt, *Artistic Theory in Italy 1450-1600*, Oxford (1956): Clarendon, [1940].
- Arthur C. Danto, *After the End of Art: Contemporary Art and the Pale of History*, Princeton (1997): Princeton University Press.
- Andrew Martindale, *The Rise of the Artist in the Middle Ages and Early Renaissance*, New York (1972): McGraw-Hill.
- Adler. Alfred, *Menschenkenntnis*, 1954.
- Benjamin Rowland, *The Classical Tradition in Western Art*, Cambridge, Mass., 1963.
- Bruce Cole, *The Renaissance Artist at Work*, New York: Harper and Row, 1983.
- Cennino Cennini, *The Craftsman's Handbook: Il Libro dell'arte*, trans. D. V. Thompson, Jr., New York, 1933.
- Charles Harrison and Paul Wood, eds., *Art in Theory 1900-1990*, Oxford: Blackwell, [1992] 1993.
- Charles Jencks, *Post-Modernism: The New Classicism in Art and Architecture*, New York, 1987.
- David Summers, *The Judgment of Sense: Renaissance Naturalism and the Rise of Aesthetics*, Cambridge, 1987.
- Durkheim. Emile, *De La Division Travail social*, 1896.
- Dubin. Robert, *Human Relation in Administration*, 1974.
- Ernst H. Gombrich, 'The Renaissance Conception of Artistic Progress and its Consequences', in *Norm and Form: Studies in the Art of the Renaissance*, London, 1971, pp. 1-10.

امتیاز معادله رگرسیون در نمونه در آن است که مقیاس های سنجش اولیه متغیرها در آن حفظ شده اند، و با قرار دادن مقادیر معینی از متغیرهای شش گانه در معادله می توان به تخمین میزان معینی از تجدد گرایی بر اساس مقیاس اولیه در نمونه دست یافت. در صورت معنی دار بودن همه ضرایب b نمونه در حد قانع کننده می توان میزان تجدد گرایی نمونه را با درجه اطمینان معین به جامعه آماری نیز تعمیم داد. همه ضرایب b در معادله فوق با توجه به جدول مربوط در حد بالا معنی دار هستند.

معادله رگرسیون در جامعه آماری بر اساس اعداد استاندارد شده Z به شرح زیر است:

$$\hat{Z}_y = 0.1085Z_{X_3} - 0.098Z_{X_7} - 0.277Z_{X_1} + 0.293Z_{X_{14}} - 0.054Z_{X_{15}} + 0.526X_{16}$$

مقادیر و مقیاس های این معادله از مقادیر و مقیاس های اولیه متفاوتند و مقادیر هر یک از متغیرهای پیشگو به اندازه میانگین مقادیر خود آن ها کمتر از مقادیر اولیه، و مقیاس های هر یک از این متغیرها برابر تعداد واحدهای انحراف معیار متغیر مورد نظر می باشد. امتیاز این معادله رگرسیون استاندارد شده در جامعه در آن است که ضرایب بتای استاندارد شده آن را می توان با یک دیگر مقایسه، و به صورت ضرایب تأثیر تفکیکی بر متغیر ملاک، یا به عبارت دیگر ضرایب مسیر تلقی کرد. بر این اساس نمودار مسیر^۱ به شرح زیر است:



1- Path Diagram

در نمودار مسیر، ضرایب مسیر شش متغیر پیشگو به ترتیب، از بیشترین به کمترین سهم در تعیین واریانس متغیر تجدد گرایی به شرح زیر هستند:

$$X_{16} = \text{معاشرت و ارتباط با طبقه بالاتر} : P_{yx16} = 0.526$$

$$X_{14} = \text{میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن} : P_{yx14} = 0.293$$

$$X_4 = \text{دیگران را برتر از خود احساس کردن} : P_{yx9} = -0.277$$

$$X_7 = \text{میزان سواد والدین} : P_{yx7} = -0.098$$

$$X_3 = \text{وضعیت اقتصادی خانواده والدینی} : P_{yx3} = 0.1085$$

$$X_{15} = \text{رضایت از وضعیت فعلی زندگی} : P_{yx15} = -0.054$$

این شش متغیر، با ضریب تعیین دقیق شده کل $R^2 = 0.703$ جمعاً متجاوز از ۷۰٪ واریانس کل متغیر تجدد گرایی را به حساب می آورند. این ضریب تعیین با توجه به جداول تحلیلی رگرسیونی واریانس و شاخص F مربوط، در بالاترین سطح ممکن معنی دار و قابل تعمیم از نمونه به جامعه آماری می باشد.

بر اساس ضرایب مسیر فوق، بیشترین تأثیرات را در تغییرات تجدد گرایی به ترتیب، متغیرهای زیر داشته اند:

۱- معاشرت و ارتباط با طبقه بالاتر (یعنی محرومیت نسبی و ناهماهنگی پایگاه) (در جهت افزایش)

۲- میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن (گسترش ارتباطها با جهان مدرن) (در جهت افزایش)

۳- دیگران را برتر از خود احساس کردن (عقدۀ حقارت) (در جهت کاهش)

۴- میزان سواد والدین (هماهنگی فرهنگی بین نسلی) (در جهت کاهش)

۵- بدی وضعیت اقتصادی خانواده والدین (بدی وضعیت رفاهی در زندگی تاکنونی) (در جهت افزایش)

۶- رضایت از وضعیت فعلی زندگی (آسایش و رفاه در زمان حال) (در جهت کاهش)

در بین این شش عامل تعیین واریانس متغیر تجدد گرایی (در تحلیل چند متغیری هم زمان)، شماره های ۱ و ۲ و ۵ و ۶ با فرضیات عنوان شده، هماهنگ و هم جهت بوده اند. در این رابطه محرومیت نسبی و ناهماهنگی پایگاه بیشترین تأثیر فزاینده و ناهماهنگی فرهنگی بین نسلی، کمترین تأثیر فزاینده را داشته است. گسترش ارتباطها با جهان مدرن از نظر افزایش تجدد گرایی در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

در فرضیه با متغیر پیشگوی X_4 (گرچه نتایج حاصل معنادار و قابل تعمیم به جامعه آماری است) بایستی تجدید نظر شود زیرا جهت تأثیر گذاری متغیر مستقل بر متغیر تابع، در عکس جهت فرضیه اولیه است. این

اگر بتوان نتایج حاصل از این هشت فرضیه را که از آزمون رد و تعمیم پذیری عبور کرده‌اند خلاصه کرد، بر این اساس می‌توان گفت: هر چه که از سوی افق دید را گسترش، و سطح توقع را افزایش دهد و از وابستگی به شرایط مانوس بکاهد، و از سوی دیگر واگرایی و دفع نسبت به شرایط موجود را فزونی بخشد، تجدیدگرایی را در ابعاد احساسی، فکری و عملی آن افزایش و گسترش می‌دهد.

بر اساس مرتب‌ات ای حاصل از تحلیل واریانس سه فرضیه با متغیر مستقل کیفی، که از آزمون رد عبور کرده و دارای اعتبار بیرونی نیز بوده‌اند، نسبت واریانس تعیین شده متغیر تجدیدگرایی توسط هر یک از سه متغیر به تنهایی به شرح زیر بوده است:

۱- گروه‌های چهار گانه تحصیلات دانشگاهی، ۴/۴۷٪

۲- منشأ سکونت (شهری - غیر شهری)، ۱۴/۷٪

۳- وضعیت ازدواجی (متاهل - غیر متاهل)، ۶/۳٪

بنابراین از نظر تعیین نسبت واریانس متغیر تجدیدگرایی در بین سه متغیر مستقل کیفی فوق، متغیر گروه‌های چهار گانه تحصیلات دانشگاهی (با فاصله نسبتاً زیاد) از همه مهم تر بوده است. پس از آن منشأ سکونت (شهری - غیر شهری)، و از همه کمتر، وضعیت ازدواجی (متاهل - غیر متاهل) مؤثر بوده است. به علت غیر همزمان بودن تحلیل‌های دو متغیری، این نسبت‌های واریانس با یک دیگر قابل جمع نیستند.

در تفسیر نسبت‌های واریانس متغیر تجدیدگرایی، که توسط هر یک از این سه متغیر کیفی (به تنهایی) تعیین شده‌اند، با توجه به تحلیل‌های نظری فوق می‌توان چنین گفت که: میزان آشنایی با جوامع و فرهنگ صنعتی و فراصنعتی غرب همراه با میزان عدم اطمینان به آینده شغلی رشته تحصیلی دختران دانشجو، به میزان نسبتاً بیشتری تجدیدگرایی این دختران دانشجو را افزایش می‌دهد. ناهماهنگی پایگاه ناشی از فاصله بین پایگاه خانوادگی منشأ غیر شهری از یک سو، و پایگاه اجتماعی شهری و دانشجویی و روابط عضویت و مرجع همراه با آن از سوی دیگر، از نظر افزایش تجدیدگرایی در درجه بعدی از اهمیت قرار می‌گیرد. تثبیت وضعیت در پایگاه خانواده تولید مثل در اثر ازدواج موفق و پایدار، از نظر تأثیر بر کاهش میزان تجدیدگرایی در درجه سوم از اهمیت قرار می‌گیرد.

تحلیل چند متغیری هم زمان از این نظر بر تحلیل‌های دو متغیری متوالی با فرضیات متشکل از متغیرهای مستقل مختلف برتری دارد که واقعیت‌های اجتماعی، ماهیتاً چند علتی^۱ و پویا^۲ هستند، و همه متغیرهای مؤثر به صورت هم زمان، پیوسته و پویا بر یک دیگر و بر متغیر مورد تحلیل مؤثر واقع می‌شوند. بدین سبب تحلیل چند متغیری هم زمان^۳ مناسب ترین روش برای تحلیل در چنین شرایطی می‌باشد. نتایج حاصل از چنین تحلیلی نیز از تحلیل‌های دو متغیری پیشین قابل اتکاء تر هستند. خاصه آنکه معمولاً در چنان تحلیلی تعدادی کمتر یا بیشتر از متغیرهای پیشگو در اثر تأثیرات متقابل و پویای این متغیرهای پیشگو بر یک دیگر، بر متغیر تابع (یا ملاک) بی تأثیر واقعی می‌شوند، و به این دلیل از تحلیل خارج می‌گردند، و فقط متغیرهای پیشگو با تأثیر واقعی در مدل تحلیل نهایی باقی می‌مانند. به این علت تحلیل‌های دو متغیری در این رابطه فقط می‌توانند نقش مقدماتی، حاشیه‌ای و کمکی ایفا کند.

در تحلیل رگرسیون چند متغیری هم زمان به روش پس رونده از ۲۱ متغیر پیشگو فقط ۶ متغیر در تحلیل نهایی باقی مانده‌اند. این شش متغیر به ترتیب شماره‌های کد آن‌ها به شرح زیر هستند:

$X_3 =$ بدی وضعیت اقتصادی خانواده والدین

$X_7 =$ میزان سواد والدین

$X_4 =$ دیگران را برتر از خود احساس کردن

$X_{12} =$ میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن

$X_{10} =$ میزان رضایت از وضعیت فعلی زندگی

$X_{16} =$ میزان معاشرت و ارتباط با افراد طبقه بالاتر

$\hat{Y} =$ تخمین میزان تجدیدگرایی بر اساس مقیاس اولیه

معادله رگرسیون با عرض از مبدا و ضرایب b شش متغیر فوق بر اساس مقیاس‌ها استاندارد نشده اصلی در نمونه به شرح زیر است:

$$\hat{Y} = ۸۳۹۱ + ۰/۰۹۵X_3 - ۰/۵۱۴X_7 - ۱/۲۷۵X_4 + ۰/۲۹۳X_{12} - ۰/۲۸۸X_{10} + ۱/۰۶۸X_{16}$$

1- Multy-Causal

2- Dynamic

3- Multivariate Simultaneous Analysis

نمونه از نظر حجم نسبی جمعیت دانشجو در رشته‌های مختلف بلکه مقایسه نمونه‌های برابر از رشته‌های تحصیلی متعلق به گروه‌های تحصیلی چهارگانه فوق از نظر میزان تجدّد گرایي دختران دانشجو بوده است.

روش های تحلیل آماری:

- ۱- آزمون نرمالیت اسمیرنوف کلموگروف و آزمون بارتلت.
- ۲- آزمون آلفای کرونباخ از معرف‌های دوازده گانه متغیر تابع (به منظور ارزیابی میزان هم خوانی آن‌ها در سنجش وجوه عاطفی، شناختی و عملی متغیر وابسته).
- ۳- تحلیل عاملی^۱ از همه متغیرهای مستقل کمّی (X_1-X_{16}) (به منظور استخراج سازه‌ها از این متغیرهای ساده).
- ۴- تحلیل رگرسیون متغیر تابع با ۱۶ متغیر کمّی و وارد کردن ۴ متغیر مستقل کیفی به تحلیل رگرسیون (از طریق ایجاد بردارهای کدگذاری شده).
- ۵- تحلیل به روش BACKWARD و تعیین ضریب (R^2) کامل در مدل نهایی و سطح معنی داری آن.
- ۶- تدوین معادله رگرسیون به کمک مدل نهایی با ضرایب b (در نمونه) و تعیین سطح معنی داری هر یک از این ضرایب b .
- ۷- تعیین ضرایب بتا بر حسب اعداد استاندارد شده Z از مدل نهایی (به منظور تعیین ضرایب مسیر).
- ۸- همبسته کردن سن افراد کل نمونه ۴۰۰ نفری با ارقام گویه شماره ۶ از معرف‌های متغیر تابع در کل نمونه ۴۰۰ نفری (به منظور فرضیه شماره ۱) و تعیین سطح معنی داری این ضریب همبستگی. توضیح آنکه گویه شماره ۶ بیش از گویه‌های دیگر، جنبه عاطفی تجدّد گرایي را می‌سنجد.
- ۹- مقایسه میانگین‌ها در هر یک از چهار فرضیه کیفی و آزمون سطوح معنی داری تفاوت‌های بین میانگین‌ها در هر یک از چهار فرضیه مذکور.

تجزیه و تحلیل نتایج

از تحلیل عاملی ۱۴ متغیر مستقل کمّی، ۵ عامل استخراج شده است. این عوامل به ترتیب درجه اهمیت آن‌ها (از نظر مقدار واریانس) که از ماتریس همبستگی‌ها استخراج کرده‌اند عبارتند از:

عامل اول متشکل از متغیرهای «میزان سواد پدر» و «میزان سواد مادر». این سازه را می‌توان «سطح سواد والدین دانشجو» نامید.

عامل دوم شامل متغیرهای «میزان رضایت از وضعیت فعلی زندگی»، «میزان معاشرت با افراد طبقه بالاتر» و «میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن» است. این سازه را به بهترین وجه می‌توان «وضعیت اقتصادی-فرهنگی دانشجو» نامید.

عامل سوم شامل متغیرهای «سن دانشجو» و «ترم تحصیلی». این سازه را می‌توان «ارشدیت دانشجو» نامید. عامل چهارم شامل متغیرهای «وضعیت اقتصادی خانواده والدین» و «وضعیت اقتصادی فعلی خود فرد» می‌باشد. این سازه را می‌توان «وضعیت اقتصادی در طول زندگی تاکنونی» نامید.

عامل پنجم شامل دو متغیر «ترجیح دادن برادران و خواهران توسط والدین» و «نامناسب دانستن ظاهر والدین و یا خویشاوندان» است. این سازه را شاید به بهترین وجه بتوان «احساس محرومیت نسبی» نامید. در تحلیل‌های دو متغیری همبستگی متغیرهای مستقل کمّی با متغیر وابسته، از ۱۷ فرضیه عنوان شده با متغیرهای مستقل کمّی، فقط ۸ فرضیه از آزمون رد عبور نمودند که به شرح زیر هستند:

- ۱- هر چه تحصیلات بیشتر، تجدّد گرایي بیشتر.
- ۲- هر چه وضعیت اقتصادی خانواده منشأ فرد بدتر، تجدّد گرایي بیشتر.
- ۳- هر چه تعداد فرزندان خانواده منشأ فرد بیشتر، تجدّد گرایي بیشتر.
- ۴- هر چه میزان سواد پدر کمتر، تجدّد گرایي بیشتر.
- ۵- هر چه میزان سواد والدین کمتر، تجدّد گرایي بیشتر.
- ۶- هر چه استفاده از وسایل ارتباطی مدرن بیشتر، تجدّد گرایي بیشتر.
- ۷- هر چه معاشرت با افراد طبقات بالاتر بیشتر، تجدّد گرایي بیشتر.
- ۸- هر چه ظاهر والدین و خویشاوندان فرد نامناسب‌تر شناخته شود، تجدّد گرایي بیشتر.

۳. هر چه تحصیلات بیشتر، تجدد گرای بیشتر.

۴. هر چه وضعیت اقتصادی خانواده منشأ فرد بدتر، تجدد گرای بیشتر.

۵. هر چه تعداد فرزندان خانواده منشأ فرد بیشتر، تجدد گرای بیشتر.

۶. هر چه میزان سواد پدر کمتر، تجدد گرای بیشتر.

۷. هر چه میزان سواد مادر کمتر، تجدد گرای بیشتر.

۸. هر چه میانگین سواد والدین کمتر، تجدد گرای بیشتر.

۹. هر چه تفاوت سواد والدین بیشتر، تجدد گرای بیشتر.

۱۰. هر چه میزان ترجیح داده شدن برادران و خواهران بیشتر، تجدد گرای بیشتر.

۱۱. هر چه میزان «خود کمتر بینی» فرد بیشتر، تجدد گرای بیشتر.

۱۲. هر چه وضعیت اقتصادی فعلی فرد بدتر، تجدد گرای بیشتر.

۱۳. هر چه استفاده از وسایل ارتباطی مدرن بیشتر، تجدد گرای بیشتر.

۱۴. هر چه رضایت از زندگی فعلی بیشتر، تجدد گرای کمتر.

۱۵. هر چه معاشرت با افراد طبقات بالاتر بیشتر، تجدد گرای بیشتر.

۱۶. هر چه میزان تماس و معاشرت با افراد و محیط کشورهای پیشرفته بیشتر، تجدد گرای بیشتر.

۱۷. هر چه ظاهر والدین و خویشاوندان آن‌ها نامناسبتر شناخته شود، تجدد گرای بیشتر.

ب - فرضیات کیفی:

۱۸. از گروه‌های چهار گانه تحصیل دانشگاهی (که مبنای نمونه گیری قرار گرفته‌اند)، به ترتیب از گروه

الهیات - ادبیات به گروه‌های اجتماعی - تربیتی، علمی - فنی، و زبان‌های اروپایی، تجدد گرای بیشتر است.

۱۹. تجدد گرای، در فرزندان وسط از همه بیشتر و در فرزندان اول از همه کمتر است.^۱

۲۰. تجدد گرای در افراد غیر متأهل پیش از افراد متأهل است.

۲۱. تجدد گرای در افرادی با منشأ غیر شهری، بیش از افراد با منشأ شهری است.

قابلیت اعتماد و اعتبار:

از مؤلفه های سه گانه قابلیت اعتماد، یابایی از طریق همبستگی بین آزمون و آزمون مجدد، عینیت توسط دونیمه کردن و همبستگی بین داده های گردآوری شده توسط پرسش گران مختلف در نمونه تصادفی ودقت از طریق دونیمه کردن و همبستگی بین داده‌های گردآوری شده توسط هر یک از پرسش گران در نمونه تصادفی، آزمون شده و نتایج رضایت بخش ومعنی دار بوده‌اند. از پایین ترین سطوح روایی یا اعتبار به بالاترین آن، آزمون به شرح زیر انجام شده است:

- اعتبار محتوایی متغیر وابسته از طریق سنجش درجه هم خوانی بین معرف های دوازده گانه آن به کمک شاخص آلفای آزمون کرونباخ انجام شده است. این شاخص با رقم ۰/۸۳۶ در حد قانع کننده بوده است.

- اعتبار سازه ای سازه های حاصل از ماتریس همبستگی ها بین متغیرهای پیشگو، از طریق تحلیل عاملی آزمون و این متغیر به شش سازه خلاصه شده و ترتیب اهمیت این سازه ها، از نظر مقدار واریانس استخراج شده توسط آن‌ها از ماتریس همبستگی ها (مقادیر ویژه)، مشخص شده است.

- اعتبار پیشگویی فرضیات مطرح شده ومدل تحلیل از طریق معادله رگرسیون وتحلیل مسیر، آزمون شده است.

شیوه نمونه گیری

تمام رشته‌های تحصیلی دانشگاه فردوسی به چهار گروه تحصیلی به شرح زیر تقسیم شده‌اند:

۱. گروه ادبیات فارسی، ادبیات عرب و الهیات

۲. گروه علوم اجتماعی، علوم تربیتی، تاریخ و جغرافیا

۳. گروه علوم پایه و فنی - مهندسی

۴. گروه زبان‌های اروپایی

از داخل هر یک از این گروه‌های چهارگانه تحصیل، به روش تصادفی سیستماتیک ۱۰۰ نفر انتخاب شده و به کمک پرسش نامه، داده‌های لازم از آن‌ها گردآوری شده‌اند. به این ترتیب حجم کل نمونه ۴۰۰، و متشکل از چهار نمونه به حجم برابر ۱۰۰ می‌باشد. توجه این نحوه عمل در آن است که در اینجا هدف نه معرف بودن